



پروفیسر کا سووم انسانی و مطالعات فرہنگی
پر تال جامع علوم انسانی

کمال الملک

تھانہ ہاتھرہ دست

۱۱

روانشاد، اسمعیل آشتیانی ، که خود
نقاشی بنام بود ، شرح احوال استاد
خویش ، شادروان کمال‌الملک غفاری
را چنین می‌نگارد:

محمد غفاری ملقب به کمال‌الملک ، فرزند میرزا بزرگ پسر میرزا محمد پسر میرزا عبدالمطلب
غفاری در آخر شوال‌المکرم ۱۲۶۴ هجری قمری در کاشان متولد شده و ابتدای عمر را در همانجا اقامت
داشته است و پس از طی دوره تحصیلات مقدماتی در سن پانزده سالگی بتهران آمد و داخل مدرسه دارالفنون
گردید بعد از سه سال ، در موقع امتحان آخر سال که ناصرالدین شاه بمدرسه آمده بود در یکی از اطاقهای
مدرسه تابلوی صورت سیاه قلم مرحوم اعتضاد السلطنه وزیر دانشمند معارف وقت و رئیس دارالفنون را ملاحظه
کرده و سازنده آن را استفسار نمود وزیر معروف ، میرزا محمد (کمال‌الملک) را معرفی نمود ، وی مورد
توجه و ملاحظت شاهانه واقع شد و حسب الامر اطاقی در عمارت بادگیر که از عمارات منضمه به شمس‌العماره
بود و بعدها محل هیئت وزرا شد بنام نقاشخانه برای مشارالیه ترتیب دادند که در آنجا بدستور شاه مشغول
نقاشی شد تابلوهای آن زمان در عمارات سلطنتی موجود است ، پس از چهار سال که میرزا محمد هنرمندی خود
را پیش از پیش بمنصبه بروز و ظهور رسانید مورد عنایت خاص واقع گردید و به لقب نقاشباشی و شغل پیشخدمت
مخصوص سرفراز گردیده معلم نقاشی شاه نیز شد . تابلوهائی که متعلق به این دوره است و امضاء نقاشباشی
دارد بالغ بر یکصد و هفتاد قطعه میشود . در ۱۳۱۰ هجری علاوه بر انعامات و جوایز از طرف شاه ملقب
به کمال‌الملک گردید و تابلوی تالار آئینه ، اولین تابلوئی است که به امضاء کمال‌الملک تهیه گردیده است تابلوی
تالار آئینه را استاد هنگامی ساخته است که هنوز فرنگستان نرفته و پرسپکتیو نخوانده بود و لهذا تهیه
این تابلو چندین سال بطول انجامید تا استاد قواعد پرسپکتیوی آنرا به فراست دریافت و طرح آنرا بیابان
آورد و چون در طرح این تابلو اغلاطی دیده میشود استاد در این موقع از حد مخروط بصری و اندازه
فاصله نقاشی با سوژه بی اطلاع بوده و یا انتخاب اندازه سوژه بنا به اراده و میل ناصرالدین شاه صورت گرفته
نه از عدم اطلاع به نکات علمی فوق‌الذکر ، در هر حال این تابلو یکی از شاهکارهای صنعت نقاشی محسوب
میشود .

ناصرالدین شاه کمال‌الملک را بینهایت مورد عطف و التفات قرار داد و محبتی را که حتی در حق
وزرای وقت منظور نمیکرد درباره وی معمول و مرعی میداشت ، مرحوم استاد برای خود من نقل کرد که
هر وقت تابلوئی برای شاه میساختم مدتی ملاحظه و تعریف میکرد و پس از آن تابلو را روی زمین خوابانده
امر میکرد کیسه‌های اشرفی میآوردند و بقدری اشرفی روی تابلو میریخت که سطح آن از اشرفی پوشیده میشد
آنوقت اشاره میکرد بردار ، اتفاقاً روزی یکی از وزراء به شاه عرض کرد برای یک تابلوی نقاشی اینقدر
اشرفی دادن بروفق صرفه و صلاح نیست شاه در جواب فرمود تو نمی‌فهمی من با این اشرفیها برای ایران تجارت
میکنم :

اولا - این تابلوها پس از چندی ده برابر این اشرفیها قیمت پیدا خواهد کرد .
ثانیا - با این کار کمال‌الملکهای دیگری برای ایران تهیه میبینم که هر یک اسباب آبرومندی و
افتخار مملکت ایران خواهند بود .

به هر حال بر اثر همراه خسروانه در زمان ناصرالدین شاه استاد موفق به اخذ نشان طلای درجه
اول علمی به درجه سرفنی ، حمایل سبز - نشان شیر و خورشید درجه یک - کمر بند و شمشیر مرصع و انگشتری
الماس و غیره گردید چنانچه روزنامه شرافت به تفصیل آن پرداخته است .

مسافرت کمال‌الملک

کمال‌الملک در تاریخ ۱۳۱۴ هجری به اروپا رفت و بنابر آنچه در شماره شصتم مورخه شعبان

۱۳۱۹ نامه ماهانه شرافت که در زمان مظفرالدین شاه انتشار می یافت نوشته شده است ، به تاریخ ۱۳۱۸ قمری از اروپا مراجعت کرده است . این موضوع قابل بررسی است زیرا چنانکه در همین شماره مینویسد توقف استاد در فرنگستان قریب سه سال بطول انجامید در صورتیکه در پای یکی از تابلوهائی که در فرنگستان ساخته شده تاریخ ۱۳۱۴ هجری نوشته شده است و بنابراین توقف در فرنگ پنج سال میشود . به هر حال در مدت سه سال در موزه های لوور و ورسای و غیره بالغ بردوازده تابلو از روی کارهای اساتید از قبیل «رامبراند» و دیگران تهیه کرد و در تاریخ ۱۳۷۶ به ایران مراجعت نموده کلیه آنها را به ایران آورد که فعلا در مجلس شورایی و موزه سلطنتی و جاهای دیگر مضبوط است در پاریس طرح استاد ایرانی موجب اعجاب «گردیجان» که یکی از نقاشان معروف آن زمان بود شد و از آن مرحوم درخواست کرده بود چند تابلو را وی طرح کند و «گردیجان» رنگ آمیزی نماید ، زن لخت ایستاده یکی از تابلوهائی است که با همین طریق ساخته شده یعنی طرحش را کمال الملك و رنگ آمیزی آنرا «گردیجان» نموده است . این تابلو را زمانی که اینجانب رئیس انجمن هنرمندان ایران بودم از ورثه مرحوم استاد برای انجمن خریداری نمودم که اکنون در همان جا نصب و مضبوط است روزی «فاتن لاتور» نقاش معروف فرانسوی او را به شاگردان خود معرفی نموده و گفته بود ملتفت باشید آتش از ایران آمده است از نور و حرارتش استفاده کنید روز دیگری که استاد با «بن زور» نقاش معروف و رئیس مدرسه مونیخ که صورتش را آن مرحوم ساخته است با درشکه حرکت میکردند تصادفی کرده و کمال الملك از درشکه پرت شده بود جراید آن عصر این واقعه را با حرارتی انتشار داده اظهار تأثر زیادی کرده بودند این روزنامه ها را استاد تا اواخر با خود داشت .

خانواده کمال الملك

کمال الملك در تاریخ ۱۳۰۱ قمری تأهل اختیار کرد یعنی زهرا خانم خواهر مفتاح الملك را که اقوام ملك التجار بود بجهاله نکاح در آورد و از این زن دارای چهار اولاد شد اولی دختری بود موسوم به نصرت خانم وی در ۱۳۰۲ قمری متولد و در ۱۳۲۲ با دانی زاده خود موسوم به مهدی شیبانی فرزند علی محمد مجیرالدوله ازدواج نمود . در این موقع کمال الملك بواسطه ناملایمات دربار مظفرالدین شاه جلای وطن اختیار کرد و به بغداد و عتبات عالیات مسافرت کرده بود و پس از هفت ماه از عقد نصرت خانم به طهران باز آمد بدبختانه پس از چند روز در ماه صفر ۱۳۲۳ این دختر ناکام بمرض و با از دنیا رخت بربست و پدر داغ دیده جنازه او را به نجف اشرف حمل نمود و در آنجا مدفون ساخت فرزند دوم کمال الملك موسوم به معزالدین خان از کارمندان وزارت دارائی بود وی در تاریخ دوازدهم اسفند ۱۳۱۸ خورشیدی فوت نمود و جنازه اش در امامزاده عبدالله مدفون گردید و از خود چند اولاد پسر و دختر به نام : ایران ، مریم ، زهرا ، محمد غفاری به جای گذاشت .

سومین اولاد او حسنقلی خان نیز از کارمندان وزارت دارائی و فوق العاده طرف علاقه و مهر پدر خود بود ولی متأسفانه در زمان حیات کمال الملك یعنی در شب جمعه ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ قمری بدرود زندگی گفته در امامزاده معصوم مدفون گردید و اولادی از خود بجای نگذاشت .

چهارمین فرزندش حیدرقلی خان او نیز کارمند وزارت دارائی بود و در بیست و دو آذرماه ۱۳۲۴ شمسی در تهران فوت کرد و از خود پسری بنام غلامرضا و یک دختر بنام نصرت بجای گذاشته است .

کمال الملك برادری داشت موسوم به ابوتراب خان که سه سال از او بزرگتر و نقاش بود صورت هائی که به امضاء ابوتراب در روزنامه های شرف و شرافت که به سرپرستی اعتماد السلطنه انتشار می یافت به طبع رسیده اثر قلم آن مرحوم است ابوتراب خان به واسطه بدرقتاری اولیای امور وقت خود را مسموم نموده و

دو دختر خود غالیه و آسیه را به برادر سپرد و پس از یکسال عالیه به مرض گلو درد فوت کرد ولی کمال‌الملک از بانو آسیه نگاهداری و پرستاری میکرد مشارالیه با دو فرزند خود محمد و حسین غفاری فعلا در حسین آباد نیشابور که متعلق به استاد بود و سه دانگ آنرا به آنها بخشیده بود زندگانی نسبتاً مرفهی دارند .

باری ابوتراب غفاری ۱۹ رجب ۱۳۱۷ فوت نموده و در امامزاده معصوم مدفون گردید . علاوه بر ابوتراب خان ، برادر کمال‌الملک عمو و عموزاده او نیز نقاش بودند عمویش که موسوم به ابوالحسن و ملقب به صنیع‌الملک بود بزرگترین نقاش عصر خود و عموزاده او موسوم به ابوالحسن ثانی نیز نقاش معروفی بود . گرچه در زمان مظفرالدین شاه نیز از کمال‌الملک تشویق و قدردانی میشد ولی گاه‌گاه این پادشاه وی را به ساختن تابلوهائی که مطابق ذوق و فکرش نبود وادار میکرد دواز طرفی درباریان عامل و آشفته‌گی دربار مظفری آن مرحوم را آزرده خاطر میساخت تا بالاخره از ناملایمات دربار خسته شد و در سال ۱۳۲۱ قمری با یکی از نوکرهای خود موسوم به ناصر به بین‌النهرین رفت و مدت دو سال در عتبات عالیه و بغداد اقامت گزید و تابلوهای یهودیهای فالگیر بغدادی - زرگر بغدادی و شاگردش - میدان کربلا - عرب خوابیده (آب رنگ) را ساخت تابلو اخیر را گویا در انبار حسین آباد موش از بین برده باشد .

گرچه بعدها مظفرالدین شاه با اصرار زیاد کمال‌الملک را به ایران خواست و وی در ۱۳۲۳ قمری ناچار از بین‌النهرین به ایران مراجعت کرد و شاه از وی دلجوئی فراوانی نمود ولی استاد به بهانه رعشه دست از اطاعت او امر شاه و ساختن تابلو برای او سرباز زد و چون مراجعت او مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود در این نهضت شرکت نمود و مقالاتی در جراید انتشار داد .

تأسیس مدرسه صنایع مستظرفه

در تاریخ ۱۳۲۹ قمری به کمک آقای ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) وزیر فرهنگ وقت اجازه نامه‌ای از مجلس برای واگذاری شش هزار زرع از اراضی نگارستان با مبلغ هفت هزار تومان مخارج ساختمان مدرسه صنایع مستظرفه بنام کمال‌الملک صادر شد چون در آن سال پرداخت وجه مزبور میسر نگردید سال بعد که آقای حکیم‌الملک وزیر دارائی بود وجه نامبرده را پرداخته و ساختمان تمام و مدرسه تأسیس گردید و بعدها یعنی در دومین دفعه‌ای که آقای حکیمی وزیر معارف شد بقیه اراضی نگارستان نیز بوزارت فرهنگ واگذار و ضمیمه صنایع مستظرفه گردید ضمناً نیز تابلوهائی چه در خود مدرسه و چه در ایام تعطیل تابستان در خارج تهیه نمود و مقداری از حقوق شخصی خود را که سیصد تومن بود همه‌ماه به شاگردان بی‌بضاعت میداد . تابلوهائی که در این مدت ساخت عبارت بود از دورنمای معانک و دو تابلو از دماوند و سه تابلو از شمیران و کوه البرز و شبیه آقای حاج سید نصرالله تقوی و چند شبیه خود از روی آئینه و شبیه مولانا (به دکترا کازالا) بیادگار داد و تابلوی پسر ناصر‌الملک و بعضی تابلوهای دیگر .

سفره او برای شاگردان گسترده بود و اغلب آنها را همه‌روزه به نهار دعوت میفرمود و باشاگردان خود یکجا صرف غذا میکرد . باری تدریجاً کار مدرسه صنایع مستظرفه بالا گرفت و شاگردان قابلی تربیت شدند و مدرسه مورد توجه و تقدیر اروپائیان واقع گردید . در خلال این مدت علاوه بر سفرا و وزرا ، شاهزاده محمد حسین میرزا ولیعهد و بار دیگر احمدشاه با تمام درباریان و شاهزادگان و اشراف از مدرسه دیدن کردند و دوبار نیز اعلیحضرت رضاشاه کبیر در زمان ریاست وزرای خود بدیدن مدرسه تشریف فرما شده بی نهایت مجذوب مدرسه و شخص کمال‌الملک شدند بقسمی که چون شاهزاده سلیمان میرزا وزیر معارف وقت در آن هنگام با کمال‌الملک کشمکش و مخالفت میکرد اعلیحضرت فقید خطاب به او فرمودند «شاهزاده بعد از این باید هرچه آقای کمال‌الملک میفرماید اطاعت کنی» با همه اینها وزرای معارف وقت



پرویشکا و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



در صدد مداخلات ناروایی در مدرسه برآمدند و همیشه این مسئله موجب کشمکش و اختلاف مابین آنها و مرحوم کمال‌الملک و سبب عدم پیشرفت کارهای مدرسه بود تا اینکه در زمان آقای سید محمد تدین وزیر معارف وقت این کشمکش بالا گرفت و مرحوم کمال‌الملک که دیگر از رفتارهای ناهنجار آنها در این مدت خسته و فرسوده شده بود از مرحوم میرزا حسین مستوفی الممالک رئیس‌الوزرا با اصرار زیاد استعفای بازنشستگی نموده و بالاخره تقاضای او مورد قبول واقع و تصویب شد. (۱۳۰۶) پس از آن استاد به حسین آباد نیشابور ملک شخصی خود رفت (در سنه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۷) و تا آخر عمر در آنجا اقامت گزید. عده‌ای از رجال و شاگردان و دوستان او از تهران و بلاد دیگر ایران در حسین آباد به زیارتش میشتافتند و حتی بعضی از اروپائیان و مستشرقین از قبیل پرفسور «ماسه» فرانسوی و غیره به حسین آباد برای زیارت این هنرمند بزرگ رفتند.

در این موقع ارباب کیخسرو مباشر مجلس شورای ملی به تشویق نگارنده و به سابقه ارادتی که به استاد داشت به فکر افتاد که تابلوهای او را برای مجلس خریداری نموده و در آنجا موزه‌ای بنام موزه «کمال‌الملک» ایجاد نماید این بود که تابلوی سردار اسعد را به مبلغ پانصد تومان (۱۳۱۰) و بعد در سال ۱۳۱۳ دوازده قطعه دیگر به بهای شش هزار تومان خریداری نمود که به تهران حمل و در کتابخانه مجلس شورای ملی نصب شد و آن مرحوم تابلوی رمال خود را نیز بطور یادگار به ارباب کیخسرو هدیه نمود.

در خرداد ماه ۱۳۱۸ آقای شریف رئیس کتابخانه مجلس به حسین آباد رفت و چهار قطعه از تابلوهای استاد را به تهران حمل کرد و ضمیمه سایر تابلوهای مجلس نمود. بالاخره در هفتم تیرماه ۱۳۱۹ استاد در حسین آباد دچار مرض حبس‌بول شد و آن مرحوم را به مشهد بردند و در مریضخانه شاهرضا تحت معالجه قرار دادند پس از مختصر بهبودی به اصرار زیاد تقاضای مراجعت به حسین آباد کرد ولی در نیشابور دوستان ویرا از رفتن به حسین آباد ممانعت کرده به آقای ابراهیم سعیدی مدتی آن مرحوم را در منزل خود نگاهداشته و از ایشان مواظبت و پرستاری کرد. پس از چندی بر حسب تقاضا و بر طبق میل و اراده ایشان معظم‌له را بخانه آقای محمد غفاری نوه برادر استاد کارمند اداره قراه نیشابور بردند ولی متأسفانه در آنجا رفته رفته حال آن مرحوم سخت و سخت‌تر شد تا آنکه روز یکشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۱۹ دو ساعت بعد از ظهر بدرود زندگانی گفته و روز بعد با تجلیل و احترامات فوق‌العاده جنازه را به مقبره شیخ عطار حمل کردند و در همانجا به خاک سپردند.

مرحوم کمال‌الملک در دوره مدرسه صنایع مستظرفه عده زیادی شاگردان هنرمند تربیت نمود که بهترین آنها عبارت بودند از آقایان، اسمعیل آشتیانی نگارنده که بمعاونت آن مرحوم سرفراز بود، اسکندر مستغنی که نقاشی را ترک کرده و فعلاً اشتغال دارد. حسنعلی وزیری و سیداحمد جواهری که او نیز نقاشی را ترک نموده و بکار تجارت اشتغال دارد و بعدها آقایان ابوالحسن صدیقی و علی محمد حیدریان نیز جزء این عده بشمار آمدند.

کمال‌الملک علاوه بر نقاشی خط را بسیار زیبا می‌نوشت و از ادبیات فرانسه اطلاع کامل داشت و اغلب اشعار «لافتن» و سایر شعرای بزرگ فرانسه را محفوظ داشت و نیز از ارادت‌مندان حافظ بود و دیوان این شاعر آسمانی رفیق سفر و حضرش بود و روزی نبود که چندین غزل از آن نخواند مخصوصاً در مواقعی که مشغول کار بود غالباً با صدای بسیار گرم و با حال باشعار حافظ مترنم بود. کمال‌الملک در اخلاق حمیده و صفات پسندیده و کم‌نظیر و در حب وطن بیمانند بود. از قیافه محبوب و زیبا و چشمان گیر و قامت برازنده و بلندش تشخص و عظمت و نبوق مشهود بود و با اولین ملاقات اشخاص را شیفته خویش میساخت. نمونه‌ای از بزرگ‌منشی و اخلاق حمیده او اینکه در طی اقامت در حسین آباد سردار معتمد گنجه‌ای

که از ارادتمندان استاد بود و حسین آباد را نیز او با استاد فروخته بود برای تهیه شیری که کمال‌الملک هر روز میخورد مستخدمی معین کرده بود. روزی شیری که مستخدم مزبور آورده بود اتفاقاً فاسد و بد بود که استاد نخورد سردار بقدری از این امر شرمگین و عصبانی شد که سنگی برداشته به قصد مستخدم پرتاب نمود و تصادفاً آن سنگ به چشم مرحوم کمال‌الملک که بمیانگیری برخاسته بود اصابت کرد و ویرا از يك چشم نابینا نمود (۱۳۰۴ شمسی) ولی وی بر عایت دوستی بروی او نیاورده قضیه را برای همه کس اینطور نقل کرد که شب از چادر بیرون آمدم پایم بطناب گرفته بزمین خوردم و میخ چادر بچشم فرورفت ولی از حقیقت قضیه نگارنده و یکی دو نفر دیگر از نزدیکان آن مرحوم اطلاع داشتیم. مقام هنری و طرز کار کمال‌الملک خود مبحث دیگری است که از نظر خوانندگان ذیلا میگذرد.

قسمت ذیل را سابقاً بر حسب تقاضای هیئت فرهنگ پروران ایرانی نوشته بودند و در رساله پادنامه در شصتین سال تولد آقای پورداود استاد دانشگاه به طبع رسیده.

نقاشی کمال‌الملک

کمال‌الملک در صحت طرح و پختگی رنگ و دقت ساختمان سرآمد اقران و از این حیث از هیچیک از اساتید بزرگ این فن کمتر نبود. آب‌رنگ و روغن و سیاه قلم برای او مساوی و همه آنها را به یک درجه از خوبی میساخت بر حسب تشخیص اینجانب تابلوهائی که در موزه‌های اروپا از روی کار رامبراند و غیره ساخته است فرقی با اصل ندارد. جز آنکه رنگهای آن بر مراتب از اصل پاکتر و پخته‌تر است.

کمال‌الملک بواسطه دقت زیاد در کار بالطبع سرعت قلمش کم بود تا نزدیک سن کهولت کارهایش متوسط بود و بیشتر در دوره مدرسه صنایع مستظرفه که خود او مؤسسش بود به نهایت نبوغ رسیده و صنعتش ترقی فوق‌العاده نمود خودش با نهایت بزرگ‌منشی مکرر میفرمود همانقدر که بشاگردانم صنعت آموخته‌ام از شاگردان خوب خود نیز چیز یاد گرفته‌ام. این اعتراف بر مراتب بزرگی و جلالت قدر او میافزاید. گاهی در اواخر موقعیکه تابلوئی میساخت بعضی از شاگردان لایق خود را به سرکار خود میبرد که عیبجویی کنند و اگر عیبی میدیدند و میگفتند بسیار خرسند و راضی میشد. در حقیقت مدرسه خانه عشق و جذب بود و کار از استاد و شاگردی به مراد و مریدی کشیده بود و هر يك از شاگرد و استاد با نهایت محبت و صمیمیت به پیشرفت هنر و بهبودی کار یکدیگر کمک میکردند.

کمال‌الملک تمام اشخاص و اشیاء تابلو را به یک اندازه تمام و دقیق و خوب میساخت. برای درک و پی بردن به مطلب به تابلوی آخوند رمال او مراجعه فرمایید در آنجا همان دقتی که در صورت پیر مرد شده عیناً در جعبه و چننه و سایر اشیاء دیگر بکار رفته است و نیز در تابلوی زرگر بغدادی که از شاهکارهای استاد است ریزه کاری و ساختمان صورت زرگر و کاسه شکسته و دم و کوره همه از هر جهت یکسان است. اشخاصی که تابلوی «سن ماتیو» کار رامبراند را در موزه لوور از نزدیک دیده‌اند ملاحظه کرده‌اند در روی دست سن ماتیو رنگ شکستگی پیدا کرده و بهمین جهت از آسمان انعکاس سبز گرفته است. کمال‌الملک چون آنرا از دور دیده همان رنگ سبز را عیناً در روی دست تابلوی خود بکار برده است.

اگر بتوان نقاشی را با عکاسی مقایسه کرد باید گفت که چشم کمال‌الملک مانند دوربین عکاسی بود. مکرر میفرمود میتوانم بقدری تابلویی را صحیح بسازم که اگر عکس از روی سوژه بردارند با تابلو بهیچوجه فرقی نداشته باشد.

کمال‌الملک بسبب رنسانس و مخصوصاً رافائل، واندیک، و لاسکوئز، تیسین، رامبراند، حقا بسیار معتقد بود و سعی داشت صنعت خود را ترکیبی از سبک واندیک و رامبراند بنماید و در تابلوی سردار

اسعد بختیاری و پرتره آقای حاج سید نصرالله تقوی تا حدی هم موفق شده است. بسبك جدید صنعت تا حدیکه از صحت و درستی عاری نباشد نیز معتقد بود تا بلوی شبیه دربان خود را بسبك جدید و بسیار سهل و ساده و زیبا ساخته است.

کمال‌الملک بقدری غرق در درستی طرح و پختگی رنگ بود که توجهی بکمپوزسیون و حالات مختلفه آن نداشت. نمیدانست پهلوان موضوع چیست. در تابلوهایش هم اشیائی که برای زینت یا پرکردن تابلو ساخته میشده نه از جهت سایه روشن و نه از حیث رنگ و نه از جهت انتخاب محل فرقی ندارد و اصلاً در دوره بیست ساله مدرسه، استاد هیچوجه در موضوع کمپوزسیون بیانی نفرمود و درسی نداد. چنانکه سابقاً اشاره شد از کثرت غور در طبیعت بسیاری از قواعد اصلی پرسپکتیو را خود پیدا کرد و بعداً در اروپا تکمیل نمود.

وی بقسمت شاعرانه نقاشی نیز هیچوجه توجهی نداشت چنانکه در تمام کارهای استاد نظیر بعضی از تابلوهای اروپائی دیده نمیشود معهذ کمال‌الملک یکی از بزرگترین استادان مسلم صنعت نقاشی محسوب میگردد و پایه مقامش در هنر بقدری رفیع است که «جاکسن» نماینده امریکا که در موقع قرارداد وثوق الدوله و انگلیس بدیدن مدرسه صنایع مستظرفه و دیدن کارهای استاد آمده بود گفت: «تا ایران کمال‌الملک و فردوسی دارد از بندگی و استعمار برکنار است و تن باسارت و استثمار دیگران نخواهد داد». بزرگترین خدمات صنعتی کمال‌الملک ایجاد مدرسه صنایع مستظرفه بود زیرا گرچه قبل از او چنانکه گفتیم ابوالحسن خان صنایع‌الملک عموی کمال‌الملک نیز یکی از اساتید بزرگ و نوابغ بوده است ولی او در مدت زندگانی خود بسبك مخصوصی ایجاد نکرد و شاگردان لایقی تربیت ننمود و رویهمرفته پس از او صنعت به حال سابق باقی ماند و ترقی قابل ذکری نکرد. صنعت نقاشی در ایران عاری از صحت بود و فقط از حیث ظرافت خطوط و لطافت پردازیها و پختگی و سادگی الوان که مرهون آب و هوا، آسمان فیروزه رنگ، آفتاب درخشان، تجملات زندگی، عادات ملی عقاید مذهبی و بسیاری از عوامل و موجبات دیگر است و جنبه شاعرانه‌ای که تا حدی جبلی ایرانیان است داشته و از اینجهت که نماینده ذوق و قریحه مخصوص ایرانی است اهمیت خاصی داشت ولی همه اینها بدوی و ساده بود و با تناسبات و ظرایفی که در طبیعت به ودیعت نهاده شده مطابقت نمیکرد.

کمال‌الملک غلطها را اصلاح کرد و نقضها را برطرف نمود و سرمشق را طبیعت و راهنما را علم قرار داد و رویهمرفته در دوره کوتاه مدرسه خود انقلابی در صنعت ایجاد کرد به این طریق سبکهای سابق در عداد صنایع تزئینی درآمد.

و این دو سبك بنام صنایع قدیمه یا هنرهای ملی و هنرهای جدید از یکدیگر تفکیک شد. به عقیده اینجانب و برحسب آن مقدار از کارهای کمال‌الملک که من دیده‌ام بهترین تابلوهای استاد عبارت است از:

- ۱- در کمپوزسیون: شیخ رمال بغدادی (اصل)، زرگر بغدادی، خانه دهاتی، تالار آئینه.
- ۲- در پرتره: سردار اسعد - آقای حاج سید نصرالله تقوی - سه قطعه از تابلوهای شبیه خود استاد.

۳- در دورنما: باغ مغانک، غروب شمیران و کوه البرز.

۴- در آب و رنگ: شبیه مولانا، شبیه خود استاد، شبیه مولانا که بدکتر «کازالا» بیادگارداده

شده.

برای اکمال این مقال شرح ذیل را که خود نیز شاهد و ناظر مطالب آن بودم از رساله (کمال‌الملک) تألیف دوست و همکار قدیمی ارجمند خود آقای حسنعلی وزیری نقل میکنم:



«هر کسی جوینده بود از همسفرگی استاد ما هزاران پند میگرفت. سفره ما سفره ساده طلب بود استاد و شاگرد با لباس کار در سر این این سفره گردآمده یکی دستی از گچ سفید دیگری صورتی از ذغال سیاه همه بر رخسار و لباس اثری از کار داشتند خسته و خوشحال دور هم غذای ساده‌ای خورده برای کار پسین آماده میشدند. همیشه در سر این سفره خنده و خوشحالی بود و استاد خستگی شاگردانش را با شوخی و شیرین‌بیانی رفع نموده نکات هنر و تعلیمات صنعتی را با زبان ساده‌ای بدرک آنها می‌گذاشت و بیشتر حرمت این سفره از چند یتیمی بود که با استاد غذا می‌خوردند و زندگانی آنها را عهده‌دار بود.

«کمال‌الملك» بیرون از حساب، پر احساسات بود و بقدری نسبت به مادر خود مؤدب و فروتن بود که توجه هر بیننده و شنونده را بخود جلب میکرد. منظره ملاقاتشان تماشائی و حیرت‌افزا و پرپند بود، بعکس فرزند مادرش زنی کوچک و فوق‌العاده پیر و ناتوان بود هر وقت میدیدم این مرد قوی و بلندقامت با موهای سپید در مقابل این وجود ناتوان کوچک ادب گرفته دست بسینه با شرم صحبت میدارد لذت می‌برد. روزی در اطاقش رفقای صمیمی و پرحرارت جنجال پیا کردند. پیش آمد مهمی در ملك رخ نموده بود. همه صحبت از سیاست و میهن رانده عقایدی میگفتند. حوصله کمال لبریز شده برای آنکه جنجال بمناقشات نکشد گفت: من مادر پیری دارم که او را فراوان دوست میدارم و احترام و نگاهبانش را وظیفه خود میدانم، این دوستی فراوان و وظیفه نگاهبانی طبیعی برور در من تولید شده با شیر درون من آمده با جان بدر می‌رود. هیچ چیزی جایش را نمی‌گیرد يك عمر انس و هزاران نمونه‌های عشق و محبت شب و روز. دیدار و علاقه پیاپی با ودیعه‌ای که از او دارم رمزی در دل من تولید کرده که با هیچ زیبایی و تجمل و هزاران رجحان دیگر قابل معاوضه و معامله نیست. آیا میشود يك دختر زیبای آراسته سراپا تکامل اروپائی را بجای مادر پذیرفته آن احساسات تشنه نامرئی درون را که از مادر داریم سیراب کنیم؟ تمام ایراداتی و نواقصی را که شما در این يك ساعت بوطن من نسبت دادید همه را مادر من داراست. پیر ناتوان، بی‌قدرت و چیزهای دیگر، با اینهمه من مادرم را دوست دارم و با آن دختر زیبای اروپائی عوض نمیکنم.

«یکروز به‌راهی استاد میدان توپخانه را تمام کرده می‌پیچیدم بسمت خیابان علاءالدوله (فردوسی) صدای نعل اسبان مرا متوجه کرد نگاه بعقب کرده دیدم سفیر روس تزاری در درشکه‌ای که دوازده سوار قزاق از جلو و عقب رواند خود را برای تعارف با استاد حاضر میکنند وقتی کمال‌الملك آهسته سر را برگرداند سفیر با احترام تمام در درشکه خود نیم ایستاده و کلاه بدست يك خوش و بش و سلام مؤدبی نموده جواب نیمه رسمی سردی گرفته و رفت. در آن زمان که استیلا و رفتار دولت تزار، این از حد حساب بود و بزرگان ملك در مقابلش چه تسلیم و تحملی داشتند این طرز جواب بنظم قابل تحقیق آمد. پرسیدم آقا چرا اینطور جواب دادید. با التهاب گفت: این به وطن من بچشم حقارت نگاه میکند هفته آینده که سفیر برای دیدن مدرسه آمده بود احترامی بیش از پیش با استاد نمود. ساختمان وجودش مردانه و زیبا، متناسب و بلندترین قامت تهران بود. موی سپید، صورت گلگون، برق‌عینک و تمیزی چهره رونقی بقیافه میداد که با معنی روحانیش درهم شده دیدارش روان بخش و راحت روان بود می دیدار و گفتارش هزاران پند و مرهم بگوش و دل خسته شنوایان تثار میداشت باب تربیت بر هم میهنان خود و بنی آدم گشوده بود. محفلش در این دوره بیشتر بمحافل سقراط و ارسطو مانند بود.

در آداب تربیت و اخلاق روش مخصوصی داشت. از ملاقاتش ادب و احترام ناخواسته در انسان تولید میشود. در گذر گاهش کوی و برزن رونقی داشت کوچک و بزرگ، مرد و زن متوجهش بودند. فقرا دعایش میکردند پاکان می‌پرستیدنش، بزرگان رقابت داشتند و ناپاکان حسود بودند.